

معرفی و نقد و بررسی کتاب تجارب السلف

با اشاره ای به اوضاع اجتماعی - سیاسی دوران نویسنده

غلامحسین نوعی*

اشاره

سرزمین ایران تاریخ پرفراز و نشیبی را پشت سر گذاشته است و به علت قدمت تمدنی چند هزار ساله ایران می توان تاریخ این سرزمین را به دوره های مختلف تقسیم کرد. هر دوره ای از تاریخ ایران بگونه ای ثبت و ضبط شده و به دست ما رسیده است.

قوم ایرانی در طول تاریخ خود حوادث سرد و گرم مختلفی را چشیده و در بعضی مواقع سخت تحت تأثیر حوادث قرار گرفته و گاهی از اوقات هم تأثیرگذار بر حوادث بوده است. یکی از این حوادث یورش اقوام مختلف به سرزمین ایران می باشد.

نگارنده از میان حملات و یورش هایی که به سرزمین ایران شده، سه هجوم را از همه مهمتر می داند. حمله ی اول، یورش اسکندر مقدونی در اواخر حکومت سلسله ی هخامنشی به ایران بود که موجب سقوط این سلسله شد. و نیز تأثیراتی بر روند کلی فرهنگ و تمدن ایران گذاشت. حمله ی دوم، هجوم اقوام بیابانگرد عرب تازه مسلمان بود که در اواخر عمر سلسله ساسانی صورت پذیرفت و منجر به سقوط ساسانیان و تسلط اعراب بر ایران شد. و حمله سوم یورش ویران کننده ی قوم مغول و بعد از آن تیمور به سرزمین ایران بود.

نتیجه ی این حملات، ویرانی و خرابی برای مردم و سرزمین ایران بود. اما آنچه در این سه هجوم حائز اهمیت است، این است که هرچند ایران به تصرف و تسخیر مهاجمان درآمد ولی هیچگاه فرهنگ و تمدن اصیل ایرانی تحت سلطه ی فرهنگ مهاجمان قرار نگرفت؛ بلکه این مهاجمان بودند که تسلیم فرهنگ غنی ایرانی گشتند چرا که فرهنگ ایرانی غنی تر و ریشه دارتر بود تا فرهنگ مهاجمان.

از میان این سه هجوم، هجوم قوم مغول ویران کننده تر و وحشیانه تر از بقیه بود. مغولان نه تنها ایران بلکه همه ی سرزمین های شرق خلافت اسلامی را نیز درنوردیدند. حمله ی مغولان بنیان های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی این سرزمین را بیش از حد سست کرد.

* لیسانس تاریخ - دانشگاه فردوسی مشهد

اگر چه فتوحات مغولان در پیشرفت فرهنگ و تمدن ایرانی در قرن های سیزدهم و چهاردهم میلادی، تأثیر ناروایی داشت ولی موجب انحطاط کامل آن نگشت و بعضی از رشته های فرهنگی پس از سی چهل سال انحطاط مجدداً آغاز به پیشرفت کردند.^۱ یکی از چیزهایی که در دوران انحطاط رشد کرد مسئله‌ی نویسندگی و تاریخ نگاری بود. ایرانی در طول تاریخ همواره وقتی استفاده از شمشیر را کارساز نمی‌دیده به جنگ قلم روی می آورده و با نویسندگی به مبارزه با دشمن می رفته است. همان چیزی که خانم شیرین بیانی نیز به آن اشاره می کند که ایرانی بعد از اسلام در روپارویی با عناصر بیگانه آن گاه که از شمشیر کاری ساخته نمی دید، جنگ قلم را آغاز می کرده و همواره در این نبرد نیز پیروز بیرون می آمده است.^۲

همان طور که می دانید در دوره‌ی عباسیان، ما خاندان قدرتمند برمک را داریم که به جای بدست گرفتن شمشیر از قلم خود به خوبی استفاده کردند و اداره قلمروی جهان اسلام به دست آنها میسر بود. در دوره‌ی مغول نیز ما شاهد همین مسئله، یعنی مبارزه‌ی اهل قلم برای بسط و گسترش فرهنگ و تمدن ایرانی در برابر قوم صحراگرد مغول هستیم. مغولان که چیزی از دستگاه دیوانی نمی دانستند رفته رفته مناصب عالی رتبه‌ی کشوری و دیوانی را به ایرانیان سپردند و خود نیز جذب فرهنگ ایران شدند.

در دوران مغول نیز خاندان های مختلفی در عرصه‌ی دیوان سالاری به قدرت رسیدند که از جمله می توان به خاندان قدرتمند و علم دوست جوینی اشاره کرد که نفوذ خارق العاده‌ای در دستگاه دیوانی دوره‌ی ایلخانی پیدا کرده بود. همین خاندان سبب تقویت و اعتلای فرهنگ ایرانی شد و اهل علم و دانش را مورد حمایت خود قرار داد. بگونه‌ای که خانواده‌ی هندوشاه نخجوانی، نویسنده‌ی مورد بحث، نیز در زیر چتر حمایتی خاندان جوینی قرار گرفت و رشد و نمود کرد. در این مقاله قصد است که کتاب تجارب السلف را از هندوشاه نخجوانی معرفی کرده و مختصری نیز در مورد شخص هندوشاه مطلب ارائه کنیم.

بخش اول: اوضاع سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دوران زندگی نویسنده

در مورد حمله‌ی مغول و تأثیر و نتایج آن بر روی فرهنگ و تمدن ایران، تا کنون نویسندگان و مورخان مطالب فراوانی برشته تحریر درآورده اند. حمله‌ی مغول چنان مخرب و وحشتناک بود که در یک جمع‌بندی کلی بر روی فرهنگ و هنر این سرزمین (ایران) تأثیر بدی

۱- ن، و پیگولوسکابا و دیگران: تاریخ ایران (از دوران باستان تا پایان سده‌ی هجدهم میلادی)، مترجم: کریم

کشاوری، انتشارات پیام، تهران، زمستان ۱۳۵۴، ص ۳۰۰.

۲- شیرین بیانی، دین و دولت در عهد مغول، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۱، ج دوم، ص ۳۸۲.

گذاشت. این تأثیر در زندگی اجتماعی و اقتصادی ایرانیان تا چند دهه باقی ماند. «مغولان آن قدر مردم را کشتند و به طور کلی ارزش‌های اقتصادی و مؤثر فرهنگی را نابود ساختند که غیرممکن بود این فجایع عواقبی جاودانی نداشته باشند. از این رو بود که هرچند ایران از لحاظ سیاسی چندین بار قد برافراشت، لکن ابداعات ادبی و علمی (به استثنای تاریخ نویسی) با وجود گسترش روزافزون چند پدیده برجسته، دیگر به سطح بالایی که در پیش از آن داشت نرسید.»^۱

بعد از حمله‌ی چنگیز، با حمله هولاکو به ایران دوران تازه‌ای از حکومت و تسلط مغولان بر ایران آغاز شد که نام حکومت ایلخانان به خود گرفت.^۲

نقش وزیران ایرانی دربار ایلخانان در این زمان بسیار مهم است. می‌توان گفت که در این دوران به لطف وزرای ایرانی دانش دوست مغولان بود که اهل علم و فرهنگ توانستند نفسی آزادانه بکشند و از تیغ مغولان وحشی در امان باشند. در کل وزرای ایرانی دربار ایلخانان مغول را می‌شود به سد محکمی که جلوی تندروی‌های مغولان را در غارت شهرها و کشتار مردمان می‌گرفت، تشبیه کرد.

با آغاز حملات هولاکو به سوی شرق (ایران و نواحی غربی آن) روند تازه‌ای از یورش‌های مغولان تحت عنوان ایلخانان آغاز شد که باعث ویرانی و رکود اوضاع فرهنگی این سرزمین شد. چرا که قوم مغول وحشیانه‌ترین اعمال را در این سرزمین انجام می‌دادند. قتل عام‌های وسیع و غارت اموال مردم بی‌دفاع، سبب پریشانی اوضاع ایران شده بود. از جمله اقدامات مهم هولاکو که در مسیر حمله به ایران انجام داد، یکی سرکوب اسماعیلیان و دیگری پایان دادن به عمر خلافت عباسی بود.^۳ البته در طول حملات مغول به ایران کتابخانه‌های فراوانی به آتش کشیده شد و مدارس چندی ویران شد. با همه‌ی ویرانی و کشتار وسیع

۱- یان ریپکا، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه عیسی شهابی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۴، ص ۳۹۳.

۲- بعد از اعزام هولاکو به ایران دوره حکومت ایلخانان مغول شروع می‌شود و تا سال ۷۳۶ هجری مستقلاً و سپس تا سال ۷۵۶ بصورت امرای محلی در ایران حکمرانی داشته‌اند. حمدالله شارق و دیگران، *سیری در تاریخ فرهنگ*

ایران، انتشارات ثقفی، اصفهان، آبان ۱۳۵۲، ص ۲۱۵.

۳- جی، آ. بویل: *تاریخ دودمانی و سیاسی ایلخانان، تاریخ ایران کمربریج از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان*، گردآورنده: جی. آ. بویل، مترجم: حسن انوشه، جلد پنجم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶، ص ۳۳۴.

هولاکو و سردارانش، باید گفت آن طور که از بیانات منابع برمی آید او به علوم و علما علاقه نشان می داد. و این علاقه، موجب شد که دانشمندان تا حدودی در رفاه زندگی کنند.^۱

نقش عنصر اندیشمند و آگاه ایرانی در این مسئله بسیار مهم می باشد چرا که نفوذ عنصر ایرانی در دستگاه دیوانی باعث شد که علماء و اندیشمندان محل اطمینانی در دستگاه حکومتی داشته باشند. خاندان جوینی از جمله کسانی بودند که در دستگاه حکومتی به حمایت از اهل علم می پرداختند. این خاندان اعتبار و قدرت فراوانی در دستگاه دیوان سالاری دوره ی ایلخانی کسب کردند. برای مثال شمس الدین محمد که در دستگاه هولاکو در ابتدا به مقام صاحب دیوانی رسید ولی پس از تشکیل حکومت ایلخانی، وزیر اعظم مملکت شد و بقول خواجه رشیدالدین دست او در حل و عقد امور و رتق و فتق مصالح جمهور مطلق گردید.^۲

همان طور که تازیان بدون کمک وزیران و دیوان سالاران ایرانی در اداره حکومت با مشکل مواجه بودند. خان های مغول نیز که از بیابانهای آسیای مرکزی آمده بودند، بدون سپردن وزارت به ایرانیان از عهده ی اداره امور نمی توانستند برآیند. از جمله کسانی که در این دوره وزارت یافتند چند تن از خاندان جوینی بودند که از آنها شمس الدین محمد ده سال صدارت هولاکو را بر عهده داشت و برادرش علاءالدین عطاملک جوینی ۲۴ سال حکومت بغداد را در اختیار داشت و تاریخ جهانگشای را نوشت و بسال ۶۸۱ درگذشت. پسر شمس الدین، بهاءالدین جوینی والی عراق عجم و فارس بود. خاندان مذکور مردمانی لایق و کاردان و حامی علما و فضلا بودند و علو طبع و سخاوت آنان زبانزد بود. البته خاندان دیگری بنام رشیدالدین فضل الله و خانواده اش مطرح می شوند که خصوصاً شخص رشیدالدین که پزشک معروف غازان خان و بعدها وزیر دربار می شود و کتاب جامع التواریخ را می نویسد. و به ترویج علم و دانش کمک شایانی می کند.^۳

ملاحظه می شود که در این دوران تأسف برانگیز همین اشخاص بزرگ و اندیشمند بودند که با حمایت های خود از علما و دانش پروران مشعل علم را روشن نگاه داشتند. در مورد خاندان جوینی باید گفت که هم از لحاظ توجه به علم و ادب و هم از جهت علو طبع و

۱- برتولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران، مترجم، محمود میرآفتاب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۷۶، ص ۷۱.

۲- شیرین یبانی، همان، ص ۳۸۶.

۳- عیسی صدیق، تاریخ فرهنگ ایران از آغاز تا زمان حاضر، دانشگاه تهران، ۱۳۵۴، صص ۱۹۲ و ۱۹۳.

کرامت ذات و هم از جهت کفایت و کاردانی و بالاخره هم از حیث عاقبت و فرجام غم انگیز ایشان بی درنگ در ذهن مطالعه کنندگان خاندان معروف دیگری از وزرای ایرانی را بیاد می آورد که از تمام جهات با خاندان جوینی شباهت داشته اند و آنها همان برمکیان یا آل برمک، وزرای معروف هارون الرشید بودند، بیاد می آورد چرا که عاقبت خاندان جوینی نیز مانند برمکیان ناخوشایند بود.

در یک نگاه کلی به سیر فرهنگی و اجتماعی ایران قرن ۷ و ۸ باید خاطر نشان ساخت که هرچند که یکی از ناگوارترین ادوار تاریخی ممالک اسلامی عموماً و سرزمین ایران خصوصاً محسوب می شود باز چون دنباله‌ی قرون درخشان نهضت علمی و ادبی دوره عباسی است و هنوز چنانکه باید اثرات شوم استیلای مغول ظاهر نشده بود در تاریخ علم و حکمت و ادبیات ایران یکی از معتبرترین دوره هاست و از بسیاری جهات مخصوصاً از لحاظ تعدد نمایندگان درجه اولی که در این دوره می زیسته و در آن ایام تیره و سرد، مشعل دار علوم و ادبیات و نظام و نثر فارسی بوده اند ممتاز است و یک عده از بزرگترین شعرا و نویسندگان و حکمای ایران نظیر مولوی، سعدی، حافظ، سهروردی، علامه حلی، قطب الدین رازی، علامک جوینی، خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، حمدالله مستوفی، علامه قطب الدین شیرازی و خواجه نصیرالدین طوسی معاصر با این دوران بوده اند و می توان گفت که پس از گذشتن عصر این بزرگان که ذیل آن تا اواخر دوره تیموری امتداد یافته، دوره انحطاط علوم و ادبیات در ایران شروع شده و در ایام سلاطین صفوی و افشاریه به متتهای ضعف و پستی خود رسیده است.^۲

در بعد مسئله‌ی سیاسی ایلخانان باید گفت که در طول حکومت ایلخانان ناآرامی ها و گاه شورش هایی مشاهده می شد بخصوص با مرگ یک ایلخان و روی کار آمدن ایلخان بعدی برای مدتی اوضاع کشور متشنج می شد. ولی پس از چندی با آمدن ایلخان قدرتمند و کارآمد، اوضاع به سمت آرامش میل می کرد. مسئله مهم در حکومت ایلخانان بعد از هولاکو، روی کار آمدن غازان خان بود در سال ۶۹۴. این دوران را می توان دورانی طلایی حکومت ایلخانان بر

۱- ادوارد براون، از سعدی تا جامی، تاریخ ادبی ایران از نیمه قرن هفتم تا آخر قرن نهم هجری، ترجمه علی اصغر

حکمت، ابن سینا، تهران، ۱۳۵۱، صص ۳۱ و ۳۲.

۲- عباس اقبال، همان، ص ۴۷۹.

ایران دانست. چرا که غازان اسلام را پذیرفت و به تشیع گرایش نشان داد. و این امر به لحاظ تجدید حیات و استقلال ایران، کاری درخور نگرش بود. چرا که اولاً از سختی و قساوت حکومت مغول در ایران می کاست، و دوم اینکه غازان روابط خود را با خان مغول که تا آن زمان از قراقروم ریاست کل بر ایلخانان را داشت، قطع کرد و بصورت مستقل عمل کرد. سوم، بت پرستی را که اقوام مغول به ایران آورده بودند برانداخت و تفوق راهبان بودایی و شمنی را بر علمای اسلام متوقف ساخت و معابد و بت خانه ها را به مساجد و مدارس تبدیل کرد. و مذهب اسلام را پس از هفتاد سال تزلزل مجدداً به پایه‌ی قبل از مغول رسانید. چهارم اینکه با مدرم برخورد مناسب داشت و خود را بیگانه نمی دانست و علوم اسلامی را تشویق می کرد و علما را مورد حمایت خود قرار می داد.^۱

دوران غازان خان در حکومت ایلخانی، دوره ای درخشان بود که بعد از آن دیگر تکرار نشد و جانشینان او دیگر نتوانستند مانند غازان خان کشور را اداره کنند. جانشین وی، اولجاتیو، اگر چه نیت خیری داشت، ولی آن طور که خودش می خواست توانا نبود تا بتواند پا جای برادر کاردان و نیرومندش بگذارد.^۲ پس از اولجاتیو فرزندش ابوسعید به حکومت رسید که آخرین ایلخان ایران می باشند.^۳

ابوسعید در بدو امر حکومت، گرفتار مشکلات سختی شد. سن او در این زمان ۱۲ سال بود - چرا که دشمنان خارجی سلسله‌ی ایلخانی که بر اثر سیاست غازان و اولجاتیو و قدرت سرداران ایشان سر جای خود نشانده شده بودند، جوانی و تازه کاری ابوسعید را غنیمت شمرده و در صدد هجوم به ممالک او و تلافی گذشته برآمدند و این تاخت و تازها در اول کار ابوسعید اگر با رشادت ابوسعید و کفایت سرداران او مواجه نمی شد، بساط دولت ابوسعید برچیده می شد.^۴

عباس اقبال در مورد ابوسعید می گوید: «ابوسعید آخرین ایلخان مقتدر خاندان خود است و او پادشاهی کریم و رشید و علم دوست بود، در عهد او علوم و ادبیات رونق بسیار داشت و

۱- عیسی صدیق، همان، ص ۱۹۲.

۲- برتولد اشپولر، همان، ص ۹۸.

۳- شیرین بیانی، همان، ص ۵۰۳.

۴- عباس اقبال، تاریخ مفصل ایران (از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت)، جلد اول، تهران، ۱۳۱۲، ص ۳۳۰.

مورخین و شعرای متعدد به ظهور رسیدند.^۱ حمدالله مستوفی در مورد ابوسعید می گوید: «رسم و آیین پدر در دادگستری و بنده پروری و رعایت رعیت و حمایت ارکان دولت را تازه کرد و ...»^۲ با همه تعاریفی که از ابوسعید شده باید گفت که او فردی کم سن و سال بوده و اداره‌ی امور بیشتر در دست وزرا و سردارانش بوده است. به همین منظور زمانی که عده‌ای بر علیه رشیدالدین فضل الله دسیسه چینی کردند و او را متهم به برخی مسائل کردند، ابوسعید به اشتباه رفت و اجازه‌ی قتل خواجه و پسرش را داد. البته کینه توزی و حسادت همیشه در درباریان وجود داشته است.

در جمع بندی نهایی و در پایان این بخش باید گفت که به لطف همین بزرگان (خاندان جوینی و رشیدالدین فضل الله و غیره) علما و شعرا و حکما و نویسندگان در این دوران مورد توجه قرار گرفتند و از غضب مغولان تا حدی نجات یافتند. نام برخی از بزرگان در چند سطر قبلی آمد اما نام چند نویسنده‌ی بزرگ این دوران، زینت بخش پایان این مبحث می باشد. نویسندگانی نظیر یاقوت حموی، ابن اثیر، محمدنسوی منشی، ابن ابی الحدید، منهاج السراج، عظاملک جوینی، شهاب الدین عبدالله و صاف الحضرة، رشیدالدین فضل الله همدانی، ابن العبری، ابن الفوطی، ابوالفواء، ابن بطوطه و هندوشاه نخجوانی را می توان نام برد.^۳ شاید عده‌ای عظمت این دوران را قبول نکنند اما باید گفت که هرچند این بزرگان در دوره‌ی قبلی متولد شده و نشو و نما یافته اند و در این دوران به منصفی ظهور رسیده اند، باید گفت از نظر سیر و دوره بندی ادبیات ایران بهر حال این بزرگان در دوره قرن ۷ و ۸ (یا دوره مغول) قرار می گیرند و نویسنده قصد ندارد وجود این بزرگان ادبی و علمی را مرهون زحمات خان های بیابانگرد مغول بداند بلکه فقط به ذکر این مهم اشاره کرد که درخشانی و رونق این دوران بیشتر ادامه دوران قبلی و نیز حمایت خاندان های علم دوست ایرانی است.

اما در مسئله تاریخ نگاری و نویسندگی که در این دوران رونق یافته باید گفت که وجود حمایت های وزراء و بعضاً خان های مغول در این دوران به رشد آن کمک کرد. بخصوص

۱- حسن پیرنیا، عباس اقبال، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، انتشارات خیام، تهران، ۱۳۷۵، ص ۵۴۱.

۲- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲، ص ۶۱۲.

۳- عباس اقبال، تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، صص ۴۷۹ تا ۴۹۳.

اینکه اکثر نویسندگان این دوره در دستگاه حکومتی نیز شغلی را دارا بودند که همین مسئله خود اهمیت فراوانی در خلق اثر و ذکر حوادث دستگاه حکومتی داشته باشد.

بخش دوم: معرفی هندوشاه نخجوانی

نام کامل

هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی، نام کامل نویسنده‌ی کتاب تجارب السلف است.^۱

خود هندوشاه در مقدمه کتابش خود را این گونه معرفی می‌کند: «هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی کیرانی»^۲ در مورد کیران و نخجوان که در آخر اسم هندوشاه می‌آید، باید گفت که مربوط به شهر محل تولد نویسنده می‌باشد که در جای خود بحث می‌شود. اما لقب صاحبی که در پایان اسم هندوشاه آمد، همان طور که عباس اقبال نیز خاطر نشان می‌کند، شاید اشاره به خدمت هندوشاه در دستگاه خواجه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان بوده است.^۳

محل و سال تولد

محل تولد هندوشاه نخجوانی شهر کیران می‌باشد کیران شهری است در آذربایجان بین تبریز و بیلقان که جزء ایالت نخجوان محسوب می‌شد. به همین منظور در منابع کلمه‌ی کیرانی و نخجوانی در پایان اسم هندوشاه مشاهده می‌شود که هر دو نیز صحیح می‌باشد. ابوالفضل نبی شعری منسوب به هندوشاه در مورد شهر محل تولدش و اوضاع آن نقل می‌کند که نگارنده مناسب دید در اینجا آورده شود:

چون بیاد آرم دیار یار و احوال وطن
دیده خون افشان شود بر ریع اطلال و دسن

۱- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، جلد سوم، انتشارات فردوسی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۲۴۳.

۲- هندوشاه نخجوانی، تجارب السلف، به تصحیح، عباس اقبال، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۴۴، ص د، (مقدمه

مصحح)

۳- همان.

۴- همان، ص و .

برکدامین حالت از جور زمان زاری کنم بر بدی حال خود یا بر خرابی وطن
 نخبوان نقش جهان بودی و از حکم قضا گشت آن نقش جهان منزلگه گرگ و زغن^۱
 دهخدا در مورد نخبوان و معنای آن می گوید: «شهریست از اقلیم پنجم به آذربادگان از
 بناهای نرسی بن بهرام ساسانی که نخبیروان لقب داشته و نخبیروان به معنی شکار دوست و
 شکار کننده است و وی چنین بود و آن شهر را بنام خود ساخته و سابقاً آن شهر بنشوی می
 نامیده اند و هندوشاه صاحب تجارب السلف که از اهل آنجا بود...»^۲
 لازم به ذکر است که نخبوان امروزه جزء آذربایجان شوروی (سابق) محسوب می شود.^۳
 در مورد سال تولد هندوشاه باید گفت که خودش هیچ اشاره ای به سال تولدش نمی کند و در
 منابع نیز به طور مشخص نیامده است. و سال تولد او را باید از روی شواهد و قراین موجود
 در کتابش بنا بر گفته خودش در کتاب تجارب السلف که او پنجاه سال قبل از تألیف کتاب به
 نیابت از برادرش مدتی بر کاشان حکومت کرد. - عین مطلب هندوشاه: «... و در سنه ی اربع و
 سبعین و ستمایه (۶۷۴ هـ.) که این ضعیف و هومنصف الکتاب حکومت کاشان بنیابت برادر
 خویش مرحوم سیف الدوله ... داشت. ...» - می توان حدس زد، همان طور که برخی نیز این
 کار را کرده اند، که سن او در این تاریخ حدود سی بوده است. البته ۳۰ سال را آقای عباس
 اقبال بیان می دارد^۴ و سید جعفر حمیدی سن هندوشاه را در آن موقع ۲۰ می داند.^۵ که همان
 طور که اشاره شد در حدس و گمان می باشد. نگارنده نیز اواسط قرن هفتم هـ. را زمان تولد
 هندوشاه می داند. لازم به ذکر است این بیان به منزله ی نفی سخنان عباس اقبال و سید جعفر
 حمیدی نیست بلکه به قبول اقوال آنها نیز مبادرت نمی شود چراکه هیچکدام با توجه به دلایل
 متقن و میرز صحبت نمی کنند همان اواسط قرن هفتم صحیح تر به نظر می رسد.

۱- ابوالفضل نبی، تاریخ آل چوپان، چاپخانه ی دانش امروز، تهران، ۱۳۵۲، ص ۶۱.

۲- علی اکبر دهخدا، لغت نامه، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، بخش ن، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱، ص ۳۸۸.

۳- نبی، همان، ص ۶۰.

۴- نخبوانی، همان ص هـ.

۵- سید جعفر حمیدی، بررسی نثرهای تاریخی در ایران از قرن پنجم تا نهم هجری (رساله ی دوره دکتری)،

دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۱۳۵۹ - ۱۳۶۳، ص ۳۸۵.

خانواده هندوشاه

هندوشاه از معدود ادبا و نویسندگان ایرانی می باشد که فرزندش نیز در راه علم و ادب به آوازه ای رسیده است. لازم به ذکر است که اطلاعات مادرباره‌ی خانواده‌ی هندوشاه بسیار اندک است و بیشترین اطلاعات مربوط به فرزند و برادرش می باشد. که البته در اکثر منابع به نبود و یا کمبود مدارک و آگاهیها در مورد خاندان هند و شاه اشاره شده است.^۱

همان گونه که بیان شد هند و شاه پسر فیاض و اندیشمند داشت که محمد بن هندوشاه نام داشت. محمد بن هندوشاه یا شمس منشی، کاتب مبرز و از نزدیکان خواجه غیاث الدین محمد بن رشید الدین فضل الله بود. صاحب دوائر معروف: یکی کتاب صحاح العجم در لغت فارسی بنام خواجه غیاث الدین و دیگری کتاب دستور الکاتب فی تعیین مراتب در فن انشاء ووظایف منشیان که این کتاب را بدستور خواجه غیاث الدین نوشت.^۲

در باب کتاب صحاح العجم یا صحاح الفرس که شادروان ذبیح الله صفا این عبارت اخیری را می پذیرد، باید گفت که صحاح الفرس بعد از لغت فرس اسدی قدیمترین کتاب لغت فارسی است. صحاح الفرس را شمس منشی به سال ۷۲۸ ه. بعهد وزارت خواجه غیاث الدین محمد در شهر تبریز تألیف کرد تا تکمیلیه‌ی بر لغت فرس اسدی باشد و نیز صورت صحیح لغت های لغت الفرس در کتاب خود بیاورد.^۳

نگارنده احتمال می دهد علت اینکه ذبیح الله صفا تعبیر (یا اسم) صحاح الفرس را درست تر می داند این باشد که این کتاب تکمیلیه‌ی بر لغت الفرسی اسدی می باشد و نیز صورت صحیح لغت های لغت الفرس در این کتاب آمده است. بهر حال، در مورد برادر هندوشاه باید گفت که او سیف الدوله امیر محمود جزو حواری خاندان جوینی بوده و مدتی نیز حکومت کاشان را بر عهده داشته است.^۴

۱- نخجوانی، همان، ص:

۲- سید علی اکبر برقی قمی، راهنمای دانشوران، جلد سوم، چاپخانه‌ی حکمت، قم، ۱۳۵۱، ص ۲۶۹.

۳- ذبیح الله صفا، همان، ص ۱۳۰۳.

۴- همان، ص ۱۲۴۳.

شغل هندوشاه

هندوشاه نخجوانی از نویسندگان و منشیان زبردست قرن هشتم و دربار مغول بود. و در زمان وزارت صاحب دیوان جوینی، وی و برادرش امیر سیف الدین محمود از عمال دیوان بودند.^۱

خاندان جوینی احترام و توجه خاصی نسبت به هند و شاه و خانواده اش داشته اند و مشاهده می شود که مشاغلی را برای مدتی به او و برادرش می سپارند. البته این احترام دو جانبه بود. و هندوشاه مکرراً آنها را احترام می کرد، حتی قطعه شعری منسوب به هندوشاه است که در رثا و سوگ مرگ بهاء الدین جوینی سروده که نشانگر احترام خاص هند و شاه به خاندان جوینی می باشد:

چون شب شنبه بود از ماه شعبان هفدهم
ششصد و هفتاد و هشت از هجرت اندر اصفهان
صاحب اعظم بهاء الدین که مثلش روزگار
در جهان بینی نیند، رفت برون از جهان.^۲
هندوشاه یکچند هم به نیابت برادر خود، سیف الدوله امیر محمود، حکومت کاشان را بر عهده داشت.^۳

اصولاً در دوره‌ی حکومت مغول و ایلخانی، وجود بزرگانی چون شمس الدین جوینی و خواجه رشید الدین فضل الله همدانی باعث خیر و برکت فراوانی برای اهل علم و دانش بود. و هند و شاه از جمله کسانی بود که از این خیر و برکت استفاده می کرد و به کارهای دیوانی می پرداخت.

هندوشاه در اواخر حکومت ایلخانان (منظور دوران ابوسعید) به نزد اتابکان لر رفت و در دربار آنها مشغول شد برای درک بهتر موضوع کمی مسائل را باز کرده و به گذشته بازمی گردیم. در دوران ابوسعید اختلاف شدیدی بین رشید الدین فضل الله و تاج الدین علی شاه بر سر امور دیوانی آغاز شد.^۴ و بعضاً با تهمتهایی بر علیه رشید الدین فضل الله همراه شد و بر اثر سعایت

۱- سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (تا پایان قرن دهم هجری)، جلد اول، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۴۴، ص ۱۸۴.

۲- ادوار و براون، همان، ص نامشخص.

۳- غلامحسین مصاحب، دایره المعارف فارسی، جلد دوم، امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۴، ص ۳۲۹۸.

۴- اشپولر، همان، ص ۱۲۵.

برخی مخالفان خواجه نزد ابوسعید، سرانجام خواجه رشیدالدین فضل الله ناچار به استعفا از وزارت شد ولی تاج الدین علیشاه به این هم راضی نشد و حکم قتل اوراز ابوسعید گرفت^۱. و بالاخره در ۱۸ ماه ژانویه ۱۳۱۸ میلادی در سنی که از هفتاد متجاوز بود، او پسر شانزده ساله اش ابراهیم را به تهمت مسموم کردن سلطان سابق، اولجایتو، به قتل رساندند. مایملک او ضبط دیوان گردید و کسان و بستگان او معاقب و منکوب شدند.^۲

عباس اقبال درباره‌ی دوران پس از مرگ خواجه می نویسد: «قتل خواجه رشید الدین و شش سال وزارت بالاستقلال علیشاه که با وجود زیرکی، مردی عامی و عاری از فضل بود؛ رشته‌ی امور دیوانی و سیاست مملکت راز هم گسیخت».^۳

در چنین او ضاع و احوالی که در کشور پیش آمد. و با توجه به اینکه نزدیکان رشید الدین فضل الله مورد تعقیب دولت گشته، هند و شاه تصمیم می گیرد که بار سفر ببندد و به دیاری برود که پایان عمرش را در آرامش باشد. بهترین جا برای هند و شاه دربار اتابکان لر می باشد. چراکه به فضل پروری و علم دوستی شهرت فراوان دارند. برای توضیح بیشتر باید گفت که اتابک نصرت الدین احمد عایدات مملکت خود را در سال به سه قسمت می کرد. و یک قسمت آن را صرف امور فرهنگی نظیر ساخت مدارس و زوایا می کرد.^۴

«اتابک نصرت الدین احمد در تاریخ ادبیات فارسی نیز ذکری به خیر دارد زیرا که سه کتاب فارسی بنام او تألیف شده و مؤلفین آن سه نام او را به نیکی باقی گذارده اند. اول تاریخ معجم فی آثار ملوک العجم تألیف شرف الدین فضل الله حسینی قزوینی، دوم معیار نصرتی در فن عروض و قوافی که آنرا شمس فخری اصفهانی بنام اتابک نصرت الدین احمد پرداخته است؛ سوم تجارب السلف بقلم هندوشاه بن سنجر نخجوانی».^۵

البته در این زمینه در مبحث انگیزه‌ی تألیف کتاب کاملتر بحث می شود.

۱- حمدالله شارقى و دیگران، همان، ص ۲۱۷

۲- رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ، بکوشش بهمن کریمی، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۷۴، ص ۹.

۳- پیرنیا، اقبال، همان، ص ۵۳۵.

۴- همان، ص ۵۹۰.

۵- همان.

مذهب هندوشاه

با توجه به اینکه شخص هندوشاه هیچ اشاره ای به مذهبش نمی کند و در منابع دیگر چیزی در این زمینه نیامده باید کمی با احتیاط در این زمینه قلم زد. و براساس قراین و شواهد موجود در کتاب نظری ابراز داشت.

در ابتدا چون هندوشاه در نوشتن کتابش به الفخری از ابن طقطقی نظر داشته و همان طور که بعداً اشاره خواهد شد ترجمه ای آزادی از کتاب الفخری کرده، پس بهترین راه برای روشن شدن موضوع هند و شاه در باب مذهب، مقایسه و مقابله دو کتاب می باشد.

در دایره ای المعارف بزرگ اسلامی^۱ نسب ابن طقطقی به امام حسن مجتبی می رسد و در مقاله ای ابن طقطقی و کتاب الفخری مشخص می شود که ابن طقطقی شیعه بود و شیعه ۱۲ امامی^۲. از متن کتاب هم مشخص می شود چرا که ابن طقطقی احترام و ارادت خود را به خاندان عصمت و طهارت در طول کتابش مشخص می دارد. برای مثال قسمتی از کتاب الفخری در اینجا می آید: "...و مردم با ابوبکر بیعت کردند، و این در سال دوازدهم از هجرت بود و پایان این دولت [منظور خلافت خلفای راشدین بود]. هنگامی بود که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) به قتل رسید و..."^۳

در کتاب تجارب السلف برعکس الفخری، سعی می شود که خلفای اول تا سوم و چهارم را در یک حد و اندازه قرار دهد و هنگام نام بردن از همه ای آنها (منظور ابوبکر، عمر، عثمان و علی (ع)) یابه طور ساده برخورد کند (یعنی فقط بگوید ابوبکر... و یا علی...) و یا اینکه کلمه ای امیرالمؤمنین را همراه اسمشان نکند. (امیرالمؤمنین ابوبکر، امیرالمؤمنین علی). برای درک بهتر چند شاهد از خود کتاب تجارب السلف می آید: "و امیرالمؤمنین ابوبکر را اعقاب و فرزند زادگان بسیارند."^۴

۱- دایره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، جلد ۲، انتشارات تهران، ص ۵۶.

۲- محمود مهدوی دامغانی، ابن طقطقی و کتاب الفخری، مجله ای دانشگاه الهیات مشهد، شماره ۱۴، بهار ۱۳۵۴، ص ۱۶۰.

۳- ابن طقطقی، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلبایگانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۷، ص ۹۹.

۴- نخجوانی، همان، ص ۱۶.

و یا در جایی دیگر در بیان ماجرای مرگ عثمان چنین می آورد: «امیرالمؤمنین علی چون بشنید [منظور محاصره‌ی خانه‌ی عثمان را] امیرالمؤمنین حسن را بفرستاد تا عثمان را مددی عظیم کند و با خصمان او محاربتی سخت فرمود اما ایشان بسیار بودند، بر امیرالمؤمنین حسن غلبه کردند. در سرای عثمان رفتند و او روزه دار بود و مصحف برکنار داشت و قرآن می خواند در این حال شمشیر بر او نهادند و چون کار او تمام کردند مصحف از دست او بیفتاد و خون بر مصحف روان شد. «و در ادامه در مورد عثمان می گوید: «... و بعد از آن سر امیرالمؤمنین [منظور عثمان] را از تن جدا کردند و دستگاه خلافت را از آن کان علم و حلم و منبع حیا خالی کردند.»^۱

همچنین هند و شاه در پایان مبحث خلافت عثمان می گوید: «و از خلفا عراشدین که پیش از عثمان بودند ابوبکر و عمر را هیچ عیبی نتوانستند گفت اما در حق عثمان طعن ها زدند و...»^۲ و انتقاد می کند از اینکه سخنانی در مورد عثمان زده اند که لایق ذات شایسته‌ی امیرالمؤمنین عثمان نیست. و بعد برخی خصال او را از کتاب تاریخ طبری می آورد که ضرورتی به ذکر آنها نیست.

هند و شاه در کتابش وقتی به مبحث شهادت امام حسین می رسد، می نویسد: «در شرح این قصه بسط سخن نمی توان کرد چه در اسلام واقعه‌ی صعب تراز این نیفتاده است زیرا که قتل عمر و عثمان اگرچه بر مسلمانان در غایت صعوبت بود، اما قصه‌ی حسین فاحش تر از همه اتفاق افتاد.»^۳

از بیان این مطلب چند گونه برداشت می توان کرد. یکی اینکه نویسنده‌ی مطلب یک شیعه‌ی واقع گرا می باشد که سعی می کند بی طرفانه مطلب بنویسد. دیگر اینکه نویسنده‌ی یک فرد سنی می باشد چراکه هیچگاه نمی شود قتل عثمان را با شهادت امام حسین مقایسه کرد. اولاً اینکه امام حسین برای حفظ اسلام به شهادت رسید در حالیکه عثمان بدست مسلمین و به خاطر ظلم بیش از حدش کشته شد. و برداشت آخر اینکه بگوییم هند و شاه اصلاً مسلمان نیست در تمام کتاب مطالبی که این گونه بشود در مورد آن سخن راند؛ دیده می شود. اما چون در دایره المعارف تشیع نیز ذکری از هند و شاه نخجوانی نمی کند می توان این طور تلقی کرد که

۱- نخجوانی، همان، ص ۳۴.

۲- همان، ص ۳۶.

۳- همان، ص ۶۷.

این شخص سنی باشد که در دایره‌ی المعارف تشیع از او یاری نیست و مطالب کتابش هم ذکر شد که بگونه‌ای بیان می‌شود که قوت نظریه‌ی سنی بودن اورا بیشتر می‌کند.

مبحث مذهب هندوشاه هنوز کار دارد و جای مطالعه و تأمل بیشتر برای اظهار یک نظریه ثابت و مشخص وجود دارد که این اشاء الله در آینده میسر شود.

اساتید و معاصران هندوشاه

با توجه به اشاره‌ای که خود هندوشاه در کتاب می‌کند، در مدرسه‌ی مستنصریه در بغداد مشغول به تحصیل بوده و از محضر بزرگانی چون شرف الدین طیب در علم طب، مولانا جلال الدین بن اَبار نحوی در علم نحو و بعد از او مولانا رشیدالدین رازی، استفاده می‌کرد.^۱

هندوشاه در ادامه در کتابش می‌آورد: "و تدریس حدیث به یکی از اصحاب شافعی و اگر به شرح جزئیات قواعد این مدرسه مشغول شویم به تطویل انجامد، به چشم بینند. عظمت و بلند همتی مستحضر معلوم شود و شخصی پارسی گوی در مدح این مدرسه گفته است:

نیست چون بغداد شهری در همه روی زمین باز چون مستنصریه در همه بغداد نیست

چار سَد آن بنور چار مذهب روشن است چند اجائی که مثلش در دو هفتاد نیست.^۲

در جایی دیگر از کتابش هندوشاه از شخصی بنام شمس الدین محمد بن الحکیم الکیشی یاد می‌کند و او را از اساتید خود برمی‌شمارد.^۳ هندوشاه از معاصران خود به صدر الدین عبدالکافی القصری ص ۱۶۵، تاج الدین علی بن انجب بغدادی (ابن ساعی، مورخ معروف) ص ۳۲۰، کمال الدین عبدالرزاق بغدادی (ابن الفوطی) صاحب کتاب حوادث جامعه ص ۱۶، جمال الدین ابوالقاسم عبدالله کاشانی (صاحب زبده التواریخ و هندوشاه در کتابش اوراستایش کرد. ص ۳۲۵، دیگر شیخ شمس الدین محمد ساوجی ص ۳۵، امام الدین یحیی افتخار بگری قزوینی و بردارانش افتخار الدین و رضی الدین بابا که نسب به ابوبکر صدیق می‌رساند، اشاره می‌کند.^۴

۱- نخجوانی، همان، ص ۳۴۷.

۲- همان.

۳- همان، ص ۲۰۰.

۴- همان، ص ۱۶.

سال وفات هندوشاه

متأسفانه در مورد سال وفات هند و شاه نیز مانند تاریخ تولدش با مشکل مواجه هستیم و به طور دقیق سال آن رانمی توان بیان کرد. در منابع، مطلبی صریح وجود ندارد که مشخص کند. فقط آقای سعید نفیسی در کتابش می نویسد که هند و شاه نخبجویانی در اواسط قرن هشتم (۷۵۰ هـ.) بدرود حیات گفته است.^۱

معرفی تجارب السلف

انگیزه تألیف کتاب

هندوشاه در مقدمه ای که خودش بر تجارب السلف می نویسد، هدف و انگیزه ی تألیف کتاب را این طور بیان می دارد که چون قصد رفتن به دربار اتابک نصرت الدین احمد را داشته به فکر دادن هدیه ای می افتد و نوشتن کتاب تجارب السلف را بهترین هدیه و پیشکش تشخیص می دهد.^۲ چراکه اتابک به علم دوستی و دانش پروری شهره بوده است.

هندوشاه پنج فایده برای مطالعه کننده ی تاریخ بیان می کند: فایده اول این است که مطالعه ی کتب تاریخی قوه ی عقلی انسان را تقویت می کند. نخبجویانی معتقد است که خواندن روش ها و کارهای گذشتگان از سیاست های پسندیده و از تدابیر مناسب و مشورت های درست است و نیز حيله ای مناسب برای فرار از مشکلات و سختی هاست و به طور کلی او معتقد است که از مطالعه ی احوال گذشتگان فوایدی بس ارزشمند نصیب انسان می گردد. فایده ی دوم کتب تاریخی این می باشد که برای نفس تفریحگاه پاکیزه و گردشگاهی بدیع است چراکه وقایع عجیب و قریب و اتفاقات نادر را بیان می کند. فایده ی سوم این است که با آگاه شدن بر سردی ها و گرمی های روزگار و صعود و سقوط انسان در آن، انسان عاقل به سوی صبر و بردباری حرکت می کند. فایده چهارم: این است که مطالعه ی حکایات متضمن گشایش سختی ها و گرفتن یأس و ناامیدی از انسان است. فایده ی پنجم: که فایده ی آخری است که

۱- نفیسی، همان، ص ۱۸۴.

۲- نخبجویانی، همان، ص ۲۰۱.

نخجوانی می آورد این است که تواریخ در حقیقت افسانه ها هستند و افسانه انسان را سرگرم می کند تا از غمها ساعتی خلاصی یابد.^۱

سبک نگارش کتاب

در مورد نثر کتاب باید گفت که میل به سادگی و سلاست می کند و بقول صادق رضازاده‌ی شفق کتاب تجارب السلف - کتابی است به فارسی روان و شیرین^۲. چراکه در دوره‌ی مورد بحث نثر مصنوع و متکلف رواج فراوان داشت و هند و شاه از جمله نویسندگان آگاهی بود که به قصد تغییر در این سبک نویسندگی برآمد و تا حدودی هم موفق بود و این موفقیت در سبک نویسندگی کتاب کاملاً مشهود است.

البته بعضی از اساتید فن ادبیات معتقدند که با همه‌ی این ها، هند و شاه زیاد سنت شکنی نکرده و بر سیاق گذشتگان رفته است. استاد محمد تقی بهار در این زمینه می نویسد: "در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم چند نویسنده و مورخ پاکیزه نویس مانند خواجه رشیدالدین فضل الله و حمدالله مستوفی مؤلف "تاریخ گزیده" در ۶۷۴ و ابوسلیمان داود بناکتی مؤلف تاریخی بنام "روضه اولی الالباب" مشهور بتاریخ بناکتی در ۷۱۷ و محمد بن علی شبانکاره مؤلف "مجمع الانساب" در سال ۷۳۳ و هند و شاه نخجوانی مؤلف "تجارب السلف" در ۷۲۴ ظهور کردند که اگرچه بنا بعبادت آنصغر نثر فارسی را از تصنعات و تکلفات بسادگی و سهولت سوق دادند لیکن باز آنرا از حیضه‌ی ادب و لطف بیرون نبرده و به نسبت ادبای بزرگوار رفتار کردند."^۳

با همه‌ی این احوال و از مقایسه چند متن آن دوره مسلم می شود که نثر کتاب تجارب السلف ساده تر از بقیه‌ی نثرهای آن دوره بوده است. "نثر تجارب السلف بی نهایت ساده و مجمل و بی پیرایه، تکلف و تصنع در آن راه نیافته اما سیاق سبک رویه موجود زمان را حفظ کرده است، واژه های مشکل عربی و فارسی در نثر راه نیافته یا به ندرت دیده میشود لکن اشعار تازی و فارسی در سرتاسر کتاب به فراوانی یافت میشود و نام شاعران را به ندرت ذکر می کند."^۴

۱- همان، ص ۳۰۲.

۲- صادق رضازاده شفق، تاریخ ادبیات ایران، انتشارات دانشگاه بهلوی، تهران، ۱۳۵۲، ص ۵۳۹.

۳- محمد تقی بهار، سبک شناسی، جلد سوم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۳، ص ۱۷۹.

۴- سید جعفر حمیدی، همان، ص ۳۹۰.

اهمیت کتاب

نگارنده دریاب اهمیت کتاب تجارب السلف سه مورد مشخص ذکر می کند. ابتدا موضوع کتاب، دوم نثر کتاب و سومین اهمیتی را که می توان بر کتاب ذکر کرد را شاید بتوان در خود کتاب و نویسنده‌ی باسواد و مطلع آن جستجو کرد.

دریاب اولین اهمیت کتاب که مسئله موضوع کتاب است. باید گفت که هر چند کتاب تجارب السلف را چیزی در حدود ترجمه‌ی آزاد یا تکمیلیه‌ی بر الفخری می دانند. ولی برای اهل تحقیق و مورخان کتاب معتبری بشمار می رود، زیرا از سوئی هندوشاه از مطالعات و تجربیات خویش سود برده و نتیجه تحصیلات و تبعات عمیق خویش را در کتاب آورده و از سویی دیگر چون ترجمه کتاب تاریخ فخری رادراین کتاب راه داده بنابراین کتاب آنچنان جامع و کاملی را ارائه کرده که برای هر محقق قابل استفاده و ملاحظه خواهد بود.^۱

عباس اقبال در مقدمه‌ی ای بر تجارب السلف می آورد که هند و شاه یادداشتهای فراوانی بر کتاب نوشته و آن را اقلأ سه برابر از کتاب الفخری که موضوع هر دویشان عیناً تاریخ خلفا و وزرای ایشان است، بزرگتر کرده است.^۲

ذبیح الله صفا در زمینه موضوع کتاب می گوید: "به بیان احوال وزرا، و عنداقتضا بعضی خلفا و شاهان؛ کتاب ذی قیمتی در این عهد داریم به نام تجارب السلف از هندوشاه بن سنجرنخجوانی که ... " به هر حال موضوع کتاب الفخری و تجارب السلف، موضوع تازه‌ای از که همان طور که اشاره شد برای محققان و مورخین کتابی ارزشمند است.

اهمیت دومی که بر این کتاب می توان برشمرد؛ مسئله سبک و شیوه نگارش هندو شاه می باشد که بسیار ساده و روان و برخلاف نثر نویسندگی هم عصرانش می باشد. که این مسئله در این کتاب مطرح می باشد و به قولی این کتاب نمونه نثر فصیح قرن هشتم است.^۳

اهمیت سوم: شخص هندوشاه می باشد که فردی باسواد^۱ و مطلع و خوش ذوق بود و در دستگاه ایلخانی مشاغل فراوانی را پشت سر گذاشته و در دستگاه دیوانی خدمت کرده و با

۱- سید جعفر حمیدی، همان، ص ۳۹۲.

۲- نخجوانی، همان، ص ۱۱۶۹.

۳- برقمی قمی، همان، ص ۲۶۹.

بزرگان علم و ادب حشر و نشری داشته و چندی نیز از جانب برادر والی کاشان می شود.^۲ مدتی را در دستگاه اتابک نصرت الدین احمد لر، از اتابکان لرگذرانید و کتاب خود را نیز به همین اتابک داد^۳ بیان این مطالب برای این بود که مشخص شود چرا هندوشاه راشخصی باشواد و مطلع می دانیم که آگاهیهای او در کتابش نیز وجود دارد از خصوصیات بارز هندوشاه روح انتقاد و خرده گیری و نصیحت به پادشاهان و خلفا و وزراء می باشد؛ که در کتابش مشاهده می شود این نویسنده برخلاف اکثر مورخان تا آن دوره، صرفاً به نقل حوادث و مطالب نمی پردازد؛ بلکه در جای جای کتاب نظر خود را نیز وارد کتاب می کند. و گاهاً به نقد مطالب و یا نصیحت پادشاهان و خلفا می پردازد. برای مثال در مبحث ناصرالدین الله، هنگامیکه نویسنده مطلبی در مورد عاشق شدن خلیفه به زنی می آورد و بعد مرگ زن باعث حزن و اندوه بیش از حد الناصر می شود هندوشاه در پذیرفتن حالات خلیفه که ذکر کرده اند تردید می کند و می گوید: «اگر این حکایت راست است از عقل چنان پادشاهی بدیع و قریب می نماید و...»^۴

این مسئله از خصوصیات خوب نویسنده و کتابش می باشد. البته در مواردی نیز مطالبی نقل می شود که نیاز به نقد و بررسی آن دارد که هندوشاه از کنار آن می گذرد. برای مثال هندوشاه در مورد معاویه هنگامیکه از غذا خوردن او در طول روز سخن می گوید می آورد: «... به طعام شح نمودی و در کثرت اکل به حدی بود که گویند روزی پنج بار طعام خوردی چنان چه بار پنجم از همه ی مرات سابق بیشتر بودی و آنچه گفتمی سفره بردارید که سیر نشدم ولیکن معلول شدم - او گویند - گوساله به جهت او پخته بودند، او را با بسیاری نان و چهار فراتی و بزغاله ای گرم دیگری و سرد بخورد به غیر از دیگر الوان اطعمه . و گویند وقتی صد رطل باقلای تر پیش او نهادند تمامت بخورد.»^۵ که این مسئله بسیار مبالغه آمیز می باشد. البته این گونه موارد در سرتاسر کتابش معدوم می باشد.

۱- تحصیل در مدرسه مستصربه بغداد با حضور بزرگان علم و فن در رشد هند و شاه از نظر علمی مأثر بوده است.

۲- مصاحب، همان، ص ۳۲۹۸.

۳- همان.

۴- حمیدی، همان، صص ۳۸۸ و ۳۸۹.

۵- نخجوانی، همان، ص ۳۲۱.

۶- همان، ص ۵۹ و ۶۰.

موضوع و محتوای کتاب

موضوع کتاب همان طور که مبحث قبلی اشاره شد و چنانکه در مقدمه‌ی خود کتاب نوشته شده، عبارت است از تاریخ خلفا و وزرای ایشان و سلاطین معاصر آنها^۱. تازمان مستعصم آخرین خلیفه‌ی عباسی که در سال ۶۵۶ ه. ق به قتل رسید.

اما اگر باتوجه به خود کتاب بخواهیم شرح مبسوط و کاملی ارائه کرد باید گفت که در ابتدای کتاب فصلی در احوال پیامبر آمد؛ که حاوی مطالب جالب و ارزشمندی است. پس از این مبحث، به مانند کتاب الفخری، احوال خلفای راشدین شروع می‌شود. و بعد از آن مطالبی در مورد خلافت امویان و عباسیان می‌آید که مسائل مربوط به وزارت در لابه لای مسائل می‌آید. آل بویه و وزارت در عهد آنها و نیز سلاجقه و وزرای آن دوره از جمله مسائلی است که در خاتمه کتاب می‌آید.

این کتاب مخصوصاً در مورد دیوان سالاری و نهاد وزارت مطالب مفیدی دارد؛ که برای محققان و پژوهشگران قابل توجه می‌باشد. خاتمه کتاب با قتل مستعصم در سال ۶۵۶ ه. ق می‌باشد.^۲

تألیف نهائی کتاب

کتاب تجارت السلف همان طور که در طول تحقیق به آن اشاره شد در اصل تکمیلی ماندنی از کتاب الفخری این طقطقی می‌باشد. خود عباس اقبال، مصحح کتاب، در مقدمه می‌آورد: «کتاب تجارت السلف چنانکه گفتیم اصلاً ترجمه ماندنی است، از کتاب منینه افضل فی تواریخ الخلفاء، والوزرا تألیف صفی الدین بن الطقطقی با تصوفات بسیاری از جانب هندو شاه در نقصان و افزایش آن کتاب که بیشتر از نوع افزودن مطالبی است بر مطالب کتاب ابن الطقطقی و کمتر آن از نوع حذف بعضی از مندرجات آنست»^۳.

این مقدمه برای آن بود که بعد اشاره شود که در کتاب تجارب السلف نیز هیچ اشاره‌ای به زمان شروع نوشتن کتاب نکرده است و فقط سال پایان بردن کتاب را ذکر می‌کند. باتوجه

۱- نخجوانی، همان، ص: مقدمه ناشر. رضازاده شفق، همان، ص ۵۳۹، صفا، همان، ص ۱۲۴۴ و غلامرضا ورهرام، منابع تاریخ ایران در دوران اسلامی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱، ص ۶۱.

۲- نخجوانی، همان، ص ۳۶۰.

۳- همان، ص: بی.

به سال تألیف الفخری و نیز پایان نوشتن کتاب تجارب السلف می توان حدس زد که شروع کتاب کی بوده است.

سال تألیف تاریخ الفخری توسط ابن طقطقی سال ۷۰۱ بوده که بنام فخرالدین عیسی بن ابراهیم صاحب موصل پایان برده شده است و سال مرگ ابن طقطقی ۷۰۹ هـ می باشد. اما مورخ همعصر ابن طقطقی (هندوشاه) در سال ۷۲۴ با توجه به نسخه‌ی کتاب الفخری، کتاب خود را نوشت و به نام اتابک نصره الدین احمد بن یوسف شاه (۶۹۵-۷۳۰) از اتابکان لر در آورد.^۱

به نظر می رسد که احتمالاً هند و شاه بعد از سال ۷۱۷ شروع به نوشتن کتاب خودش کرده باشد و یا اینکه در همان سال ۷۲۴ شروع به نوشتن کتاب کرده و در همان سال نیز پایان برده است. بهر حال شروع نوشتن کتاب قبل از سال ۷۱۰ نمی باشد.

البته نقل آقای عزیزالله بیات آن گونه است، که از آن برداشت میشود که هند و شاه نوشتن تجارب السلف را در سال ۷۲۴ شروع کرده است. چرا که او می گوید: «در سال ۷۲۴ هجری قمری کتاب الفخری ابن الطقطقی را به فارسی ترجمه کرد و...»^۲

منابع مورد استفاده‌ی هند و شاه

در مورد کتاب تجارت السلف، منبع اصلی و یا به قولی خمیر مایه‌ی اولیه‌ی کار کتاب منیه الفضلا فی تواریخ الخلفا و وزراء یا کتاب الفخری ابن طقطقی می باشد.

اما هندوشاه در تجارب السلف از کتب زیر نیز نام می برد: ترجمه‌ی تاریخ طبری، الکامل ابن اثیر، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، کامل مبرد، کتاب المعارف ابن قتیبه، ابومسلم نامه تألیف طرطوسی، سیر الملوک خواجه نظام الملک، اخلاق العمیدین و مثالب الوزیرین، نفثه المصدور از انوشیروان خالد وزیر کشانی، جوامع الحکایات سدید الدین عوفی صاحب لباب الالباب، تاریخ تاج الدین علی بن انجب بغدادی (ابن ساعی)، معجم اهل ادب ظاهراً از ابن الفوطی. گویا هندوشاه در تألیف قسمت اخیر تجارب السلف به کتاب الحوادث جامعه ابن

۱- نخجوانی، همان، ص: ۱۴۱ (مقدمه ناشر)

۲- عزیزالله بیات، شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران، جلد اول، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲، ص: ۲۲۵.

الفوطی نیز نظر داشته زیرا که در بعضی قسمت های آن بعضی ترجمه‌ی کتاب ابن الفوطی است. مثلاً وزارت ابوالاظهرین الناقد وزیر مستنصر و غیره^۱

بخش چهارم: مقایسه‌ی کتاب تجارب السلف با الفخری

کتاب الفخری از ابن طقطقی از جمله کتب نادر و ارزشمند مادر قرن هشتم (اوایل قرن هشتم) می باشد. و در چند جمله این طور می شود بیان کرد که یکی از کتب نخبه و دلپذیر و جامع و فشرده و موجز است که شامل برگزیده‌ی آثار خلفای اسلامی و وزرای ایشان و اندکی درباره‌ی سلاطین و پادشاهانی است که در خلال فرمانروایی خلفا ظهور کردند اند و به قدرت رسیده اند. کتاب الفخری، تاریخ عمومی است که درباره‌ی خلفا و وزرای اسلامی و اتفاقات زمان آنان را بازگو می کند. متن اصلی کتاب به زبان عربی می باشد.

کتاب الفخری با فضیلت دانش و کتاب شروع می شود. و این مسئله را برای پادشاهان ارزشمند ذکر می کند. و پس از آن به مسئله دانش و معرفت در زمان خلفا و سلاطین می پردازد. و بیان می دارد که وزراء مانع آگاهی خلفا هستند. و سپس به ذکر مکارم اخلاق عیسی بن ابراهیم صاحب فوصل می پردازد و محاسنی در سیاستمداری و جوانمردی و برخی دیگر از خصلتهای او را ذکر می کند.

خود ابن طقطقی در مورد تقسیم بندی کتابش این گونه سخن می راند: «این کتابی است که من در آن از احوال دولت ها، و امور سلطنت و فرمانروایی سخن رانده ام. و هر چه از احوال پادشاهان فاضل که پسندم آمد. و از سیره‌ی خلفا و وزراء که به دستم افتاد در آن گرد آوردم. و اساسش را بر دو فصل نهادم: فصل اول: در امور سلطانی، و سیاست های ملکی، و خواص پادشاه که بدان وسیله از مردم عامی امتیاز دارد. و آنچه لازم است در او باشد، یا باید نباشد، و حقوقی که بر رعیت دارد، و رعیت بر او دارد سخن گفته ام، و آن را با آیات قرآنی و احادیث نبوی، و حکایات ظریف و اشعار دل پسند زینت داده ام. فصل دوم: درباره‌ی یکایک دولت های مشهور که فرمانشان عام، و نیکی هایشان تام و تمام بود سخن رانده ام، و در آن ابتدا دولت چهارگانه‌ی ابوبکر، عمر و عثمان و علی (ع) را به ترتیبی که واقع شده شرح داده ام.

۱- نخجوانی، همان، ص: یا.

۲- حمیدی، همان، ص: ۳۸۸.

سپس از هریک از دولت‌ها که به ترتیب حکومت را از دولت پیشین بازگرفتند به نحو اختصار گفتگو کرده‌ام، از قبیل دولت اموی، و دولت عباسی، و سپس دولت‌هایی که در اثنای دول بزرگ به وجود آمدند ولی فرمانشان گسترش نداشت، مانند دولت آل بویه و سلجوقیان و دولت فاطمی در مصر که هر یک فرمانروائی را از دولت سابق خود بازگرفتند.^۱

شرحی نسبتاً طولانی از کتاب الفخری به زیان نویسنده اش در مورد مطالب موجود کتابش اشاره شد. در این قسمت به مقایسه‌ی مطالب کتاب‌ها (منظور در کتاب فوق‌الذکر) پرداخته می‌شود. در باب مقایسه‌ی دو کتاب از لحاظ محتوی و مطالب باید گفت که هندوشاه مقدمه و مباحث فضیلت دانش و مطالب فصل اول را در کتابش نمی‌آورد و در عوض مبحثی را تحت عنوان احوال حضرت رسول (نسب، غزوات، زوجات پیامبر و غیره) می‌آورد که مطالب جالبی هستند. البته مشخص نمی‌کند که چرا مطالب فصل اول کتاب الفخری را که حاوی مسائل ارزشمندی هست، حذف کرده است. نگارنده احتمال می‌دهد که چون ابن طقطقی در فصل اول به تکرار ممدوح خود فخرالدین صاحب موصل را ستایش می‌کند و این کار را هندوشاه نمی‌پسندد، به همین دلیل به حذف این فصل مبادرت می‌ورزد.

ولی کل فصل دوم را بطور دقیق در کتابش می‌آورد. البته حذف و اضافاتی نیز بر مطالب دارد. برای مثال هندوشاه، خلافت حسن (ع) و حسین (ع) و نیز مقتل حسین (ع) را در کتابش می‌آورد که در الفخری وجود ندارد. هندوشاه مطالب کتابش را مرتب‌تر و تحت عناوین خود می‌آورد. همچنین هندوشاه، برخلاف ابن طقطقی، در شروع مبحث خلفای راشدین به ذکر نسب هر یک از خلفا می‌پردازد و بعد حوادث دوران حکومتشان را بیان می‌کند که این کار (یعنی ذکر نسب) در کتاب الفخری موجود نیست.

لازم به ذکر است که در برخی موارد متن تجارب السلف با الفخری بسیار نزدیک و مشابه می‌شود. این مطلب نباید ذهن را با خطا روبرو سازد که تجارب السلف رونویسی از کتاب تاریخ فخری می‌باشد. هر چند که هندوشاه خود را ملتزم می‌داند که هر چه در کتاب

۱- ابن طقطقی، همان، ص ۱۳ و ۱۴.

۲- نخجوانی، همان، ص

الفخری بیاید در تجارب السلف بیاورد^۱ ولی او فصل اول کتاب الفخری را به تمامه حذف می کند. و مطالب دیگر را نیز بعضاً با انجام تغییراتی در آنها در کتابش می آورد.

سخن پایانی

در جمع بندی مطالب ارائه شده باید خاطر نشان ساخت که کتاب تجارب السلف همانطور که مرحوم عباس اقبال، مصحح کتاب، در مقدمه اشاره می کند برای فضلالی ایران مستشرقین فرنگی اشتهاوری نداشته و اول بار کار طبع آن به عباس اقبال واگذار می شود.^۲

با توجه به اشاره‌ی آقای قزوینی در مقدمه‌ی کتاب تاریخ جهان گشای جوینی، مبنی بر اینکه از کتاب تجارب السلف یک نسخه‌ی سقیم در کتابخانه‌ی ملی پاریس موجود است و چهار پنج نسخه نیز در تهران موجود بوده و آقای قزوینی از آنها استفاده کرده است.^۳ اما عباس اقبال برای شروع کار به سه نسخه دسترسی داشته: ۱- متعلق به میرزا عبدالعظیم خان قریب - موزخ ۱۲۷۷

۲- متعلق به سید عبدالرحیم خان خلخالی - مورخ ۱۲۹۸ ۳- متعلق به کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی.^۴

کتاب تجارب السلف به تصحیح عباس اقبال، نخستین بار در سال ۱۳۱۳ هـ. ش توسط کتابخانه‌ی طهوری چاپ شد. در سال ۱۳۴۴ هـ. ش این کتاب برای بار دوم تجدید چاپ شد.^۵ اما چاپ سومی از کتاب در سال ۱۳۵۷ هـ. ش شد که دو چاپ اخیر مورد استفاده‌ی نگارنده در نوشتن این مقاله بود.

۱- نخجوانی، همان، ص ۳۴۴.

۲- همان، ص ۲، بیج (مقدمه مصحح).

۳- عظامک ملک جوینی، تاریخ جهان گشایی جوینی، بکوشش: محمد بن الوهاب قزوینی، جلد اول: انتشارات ارغوان، تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۰۰. ید (مقدمه مصحح)

۴- نخجوانی، همان، ص: یدویج (مقدمه مصحح)

۵- خان بابا مشار، فهرست کتابهای چاپی فارسی، جلد اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۲، ص ۷۸۷.

در سال ۱۳۵۱ آقای حسن قاضی طباطبایی مدرس دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی تبریز به علت اینکه کار مرحوم اقبال را همراه با اشتباهات فراوان دید، به تعلیق و حواشی نوشتن بر کتاب تجارب السلف پرداخت و کتابی تحت همین نام منتشر کرد.^۱

کتاب تجارب السلف هر چند که حالت تکمیلیه مانندی بر کتاب الفخری می باشد (به کار بردن لفظ ترجمه در مورد تجارب السلف، دور از انصاف است) و هندوشاه در نوشتن کتابش از کتاب الفخری سود می برده، ولی این نکته‌ی مهم را نباید از یاد برد که کار هندوشاه از مقوله‌ی سرقت های ادبی نیست بلکه کار او تحریر احسن بود و مضافاً اینکه تجارب السلف مفصل تر و دلپذیرتر و کاملتر از الفخری می باشد.^۲

اما در مورد اینکه چرا تاکنون تجارب السلف کمتر مورد توجه قرار گرفته شاید بتوان قرار گرفتن نویسنده‌ی آن در زیر سایه‌ی بزرگانی چون عظاملک جوینی و خواجه رشیدالدین فضل را عامل مهمی قلمداد کرد. همچنین مطالب کتاب که بیشتر به گذشته می پردازد و درباره‌ی مغول مطلبی ندارد. و شاید دلایل مهمتری وجود داشته باشد که آیندگان باید در صدد روشن کردن آن برآیند.

در خاتمه‌ی سخن باید گفت که شخص هندوشاه و اقدام او در آن دوران که دوره‌ی تکلف و مصنوع نویسی است، در توجه و روی آوردن به ساده نویسی و فارسی روان، در خور تقدیر و تحسین بیشتر از این ها می باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- حسن قاضی طباطبایی، تعلیقات و حواشی بر تجارب السلف، دانشگاه تبریز، ۱۳۵۱، ص مقدمه.

۲- حمیدی، همان، ص ۳۸۹.

فهرست منابع و مراجع

- ۱- ابن طقطقی، تاریخ فخری، ترجمه‌ی محمد وحید گلپایگانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- ۲- اشپولر، برتولد، تاریخ مغول از حمله‌ی چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- ۳- اقبال، عباس، تاریخ مغول از حمله‌ی چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- ۴- اقبال، عباس، تاریخ مفصل ایران (از اسنیلای مغول تا اعلان مشروطیت)، جلد ۴، تهران، انتشارات ۴، ۱۳۱۲.
- ۵- براون، ادوارد، از سعدی تا جامی، ترجمه‌ی علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۱.
- ۶- برقمی قمی، سیدعلی اکبر، راهنمای دانشوران، ۳ جلد، قم، چاپخانه‌ی حکمت، ۱۳۵۱.
- ۷- بویل، جی. آ، «تاریخ دودمانی و سیاسی ایلخانان»، تاریخ ایران کمبریج از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، گردآورنده: جی. آ. بویل، ترجمه‌ی حسن انوشه، ۷ جلد، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- ۸- بهار، محمدتقی، مبک شناسی، ۳ جلد، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۳.
- ۹- بیات، عزیزالله، شناسایی منابع و مأخذ تاریخ ایران، ۲ جلد، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۱۰- بیانی، شیرین، دین و دولت در عهد مغول، ۳ جلد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.
- ۱۱- پیرنیا، حسن و عباس اقبال، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، تهران، انتشارات خیام، ۱۳۵۷.
- ۱۲- پیگولوسکایا، و. دیگران، تاریخ ایران، ترجمه‌ی کریم کشاورز، مکان؟، انتشارات پیام، ۱۳۵۴.
- ۱۳- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۱۴- حمیدی، سید جعفر، بررسی نثرهای تاریخی از قرن پنجم تا قرن نهم هجری (رسالة دوره‌دکتری)، دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۶۳ تا ۱۳۵۹.
- ۱۵- رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، بکوشش، بهمن کریمی، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۷۴.
- ۱۶- رضازاده‌ی شفق، صادق، تاریخ ادبیات ایران، مکان؟، دانشگاه پهلوی، ۱۳۵۲.
- ۱۷- روشن ضمیر، پری، تاریخ نویسی در عهد مغول (پایان نامه)، دانشگاه فردوسی مشهد، ۳۶-۲۵۳۵.
- ۱۸- ربیکا، جی، «شعرا و نثرنویسان اواخر عهد سلجوقی و دوره‌ی مغول»، تاریخ ایران کمبریج از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی ایلخانان، گردآورنده: جی. آ. بویل، ترجمه‌ی حسن انوشه، جلد ۵، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- ۱۹- ربیکا یان، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه‌ی عیسی شهابی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴.
- ۲۰- سجادی، سیدصادق و هادی عالم زاده، تاریخنگاری در اسلام، تهران، سمت، ۱۳۵۷.
- ۲۱- شارق، حمدالله و دیگران، سیری در تاریخ فرهنگ ایران، اصفهان، انتشارات تقفی، ۱۳۵۳.
- ۲۲- صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ ایران از آغاز تا زمان حاضر، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
- ۲۳- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ۵ جلد، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۲.

- ۲۴- عظاملک جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی، بکوشش، محمدبن عبدالوهاب قزوینی، ۳ جلد، تهران، انتشارات ارغوان، ۱۳۷۰.
- ۲۵- قاضی طباطبایی، حسین، تعلیقات و حواشی بر تجارت السلف، تبریز، دانشگاه تبریز، ۱۳۵۱.
- ۲۶- مشار، خان بابا، فهرست کتب چاپی فارسی، ۲ جلد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
- ۲۷- مهدوی دامغانی، محمود، «ابن طقطقی و کتاب الفخری»، مجله‌ی دانشکده الهیات مشهد، بهار ۱۳۵۴، شماره ۱۴.
- ۲۸- نبشی، ابوالفضل، تاریخ آل چوپان، تهران، چاپخانه دانش آموز، ۱۳۵۲.
- ۲۹- نخجوانی، هندوشاه، تجارب السلف، تصحیح، عباس اقبال، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷.
- ۳۰- نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، ۲ جلد، تهران، کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۴.
- ۳۱- ورهرام، غلامرضا، منابع تاریخ ایران در دوران اسلامی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲.
- ۳۲- دایره المعارف بزرگ اسلامی: زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ۲ جلد، تهران، انتشارات؟، ۱۳۶۸.
- ۳۳- دایره المعارف فارسی: به سرپرستی غلام حسین مصاحب، ۲ جلد، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۴.
- ۳۴- لغت نامه دهخدا، زیر نظر محمد معین، چند جلد؟، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.